

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

استاد اکبر قریشی

۲۳ جون ۲۰۱۹

شناخت من از استاد و هم‌رزم زنده یاد "شاهپور قریشی روہین یار"



همزمان با گسترش رسانه های الکترونیک و فضای نسبتاً بدون سانسور و کنترل در دنیای مجازی توأم با نادیده گرفتن یکی از اصول اساسی بحث که نباید در مورد چیزی که اطلاع ندارد، بحث کرد و یا نوشت؛ دیده می شود که از مدتها بدین سو جوی به وجود آمده که هر کسی می خواهد راجع به کس دیگری به خصوص جانبازان راه مردم چیزی بنگارد. البته در غیاب نهاد ها و کمیته های موظف به این کار، نوشتن راجع به رزمندگان راه آزادی و جانبازش امر بدی نیست و می باید ادامه یابد مشروط بر آن که نویسندگان قبل و حین نگارش، حد اقل دو نکته آتی را در نظر گیرند:

یکی تلاش به منظور تکمیل معلومات فردی در قبال شخص مورد نظر و دوم برخورد بیطرفانه و عاری از حب و بغض و یا هم مخالفت و موافقت با فرد مورد نظر و اجتناب از قهرمان سازی و شیطان سازی.

به نظر من جهت ادای دین نسبت به پیشکسوتان پاکباز و جانباز مردم، با تمام تلاشی که جهت تکمیل شناخت خود از آنها می نمایم، باید این را بپذیریم که ممکن بعدی از ابعاد زندگانی آن بزرگان پیشکسوت از نظر ما مانده باشد و درب تکمیل شناخت افراد در مورد وی را برای همیشه باز بگذاریم. یکی از افرادی که از مدتها بدین سو قلمزنان زیادی در موردش مطلب نگاشته اند و بر گوشه هائی از زندگی اش پرتو افکنده اند، زنده یاد "شاهپور قریشی روہین یار" می باشد.

شناخت من از زنده یاد "شاهپور" عمدتاً بر سه رابطه استوار است: رابطه خانوادگی، رابطه شخصی و رابطه سیاسی. زنده یاد پسر کاکایم می باشد، سه الی ۴ سال از من مسنتر بود، به همین اساس می توانم بنویسم که نزد وی و تحت تأثیر

افکار و عقایدش بزرگ شده ام. هرچند در روابط شخصی بر مبنای مناسبات خانوادگی ما، که احترام به بزرگسالان از واجبات به شمار می رفت، زنده یاد "شاهپور" از من مستتر بود و قاعدتاً می بایست بین ما فاصله وجود می داشت، مگر اخلاق و شخصیت این زنده یاد و احساس مسؤولیت صمیمانه ای که نسبت به تمام افراد جامعه به خصوص اعضای خانواده می نمود، روابط شخصی ما را چنان شکل داده بود که نزد من، نزدیکترین فرد بین تمام اقوام و اقارب و حتا آشنا و خویشاوندان آن زنده یاد بود. من تلاش می کردم تا از وی بیاموزم و در جای پایش پای گذارم، او هم صمیمانه می کوشید دانستنی هایش را با من نیز شریک سازد. همین مناسبات زمانی من را متوجه ساخت که بدون آمادگی حتا آگاهی لازم، در جمع یکی از پیروان و اعضای محفل زنده یاد "شاهپور" داخل شده ام.

زنده یاد "شاهپور" مکتب را از لیسه استقلال شروع نمود و دوره ابتدائیه را در لیسه استقلال به اتمام رساند. او با آن که از جمع نخبگان صنف خود به شمار می رفت، و این چانس را داشت تا در صورت ادامه تحصیل در لیسه استقلال از بورس های فرانسه آن مکتب برخوردار گردد، مگر خودش آگاهانه به جای لیسه استقلال، شمولیت در مکتب حبیبیه و ادامه تحصیل در آنجا را پیش گرفت. یادم می آید در یکی از روزها که علت این تبدیل مکتب را از وی پرسیدم، او با اندکی مکث و تأمل گفت:

"در لیسه استقلال در صنف ما بیشتر بچه های خاندانی، وزراء و نجباء بودند، برخوردهای تفرعن آمیز و خودخواهانه آنها با روح و روان من سازگار نبود. برای من خیلی مشکل بود که زبان درازی یک بچه بیسواد را که به اتکای مقام پدرش می غرید و در امتحان هم کامیاب می شد بپذیرم. وقتی امروز به آن تصمیم نظر می اندازم می بینم که هرگاه در لیسه استقلال و در کنار دردانه های سلطنت می ماندم، مطمئناً "شاهپور" امروز با اندیشه ها و افکار امروز نمی بودم، زیرا در آنجا هیچ زمانی با پسری مواجه نشده بودم که شکم گرسنه و یا با خوردن چای تلخ و نان خشک به مکتب بیاید".

زنده یاد شاهپور بعد از ختم دوره مکتب، شامل پوهنخی اقتصاد در پوهنتون کابل شد. زنده یاد "شاهپور" که قبل از شمول در فاکولته و تشدید فعالیت های سیاسی، از لحاظ شخصیتی، انسانی با صفات عیاران و جوانمردان، که در همین حیطه برای خود نام و نشانی بین همتران کمائی نموده بود، وقتی در پوهنتون گام گذاشت که جنبش های روشنفکری تازه آغاز یافته و یکی از عرصه های مهم بحث های درون جامعه روشنفکری آن زمان موضعگیری در قبال شوروی و اختلافات جنبش بین المللی کمونیستی بود. هر چند وقتی زنده یاد "شاهپور" به پوهنتون گام گذاشت، محصلان سیاسی عمدتاً از طرفداران خلق و پرچم به شمار می رفتند، مگر آگهی و شناخت زنده یاد "شاهپور" از شوروی آن زمان و شخصیت های گرد آمده به دور خلق و پرچم در حدی بود که ننگ یک ساعت و یا لحظه موافقت با آنها را در کارنامه زندگانی اش ندارد.

زنده یاد شاهپور هنوز محصل سال سوم فاکولته بود که بنا بر اعتمادی که بزرگان مخالف خلق و پرچم بر وی داشتند، به مثابه یک رکن از ارکان چهارگانه تشکیل دهنده "شعله جاوید" در کنار محافل "هادی محمودی"، "اکرم یاری" و "انجنیر عثمان" به نمایندگی از محفل خودش شرکت نمود.

نفس شرکت زنده یاد "شاهپور" در ایجاد تأسیس "شعله جاوید" و همتران با بزرگان همزمان چون "اکرم یاری"، "داکتر هادی محمودی" و "انجنیر عثمان" نه تنها مقام و منزلت وی را در بین سایر روشنفکران افغانستان نشان می دهد، بلکه عظمت و افتخار وی را در بزرگترین جریان روشنفکری ضد سوسیال امپریالیستی نیز نشان می دهد.

زنده یاد "شاهپور" با آن که در زمان جنبش های روشنفکری اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ از جمع بنیانگذاران جریده "شعله جاوید" تنها نماینده رکنی از ارکان چهار گانه بود، مگر تواضع انقلابی اش فضائی را به وجود آورده بود که در

جمع دوست و دشمن کمتر کسی می دانست که در پوهنتون کابل تا جایی که به جریان "شعله جاوید" ارتباط داشت، وی تنها کسی بود که می توانست به نمایندگی از آن صحبت نماید.

همین تواضع و فروتنی انقلابی به شاهپور آموخته بود و وی را قادر ساخته بود تا کارش را با بسیار احتیاط و در کمال مخفی کاری به پیش ببرد. متأسفانه این فضاء دیری نپایید با نشر "پس منظر تاریخی" که تقریباً مصادف بود با ختم دوره تحصیل شاهپور و آغاز کارش به حیث معلم در لیسه تجارت، دوست و دشمن متوجه شدند که "شاهپور" چه کاره بوده و چه نقشی در ایجاد بزرگترین و خطرناکترین ارگان نشرانی دشمن سوسیال امپریالیسم روس داشته است. تحمیل انشعابات اصولی و غیر اصولی بر جریان "شعله جاوید" هرچند باعث افشای نقش زنده یاد شاهپور گردید و می توانست به مانند صد ها کادر دیگر "شعله ئی" زمینه کناره گیری و حتا چون برخی ها نفرتش را از جریان شعله فراهم سازد، مگر بر "شاهپور" تأثیر منفی نگذاشته، بعد از آن ضمن پیش بردن کارهای سابقش به شدت و حدت مخفی کاری اش افزود. او همیشه می گفت:

"این درست است که نشر پس منظر باعث افشای هویتم گردید، مگر این هم حقیقت دارد که چشمم را باز نمود تا ببینم که با چه کسانی دست رفاقت داده ام و من بعد باید بیشتر متوجه انتخاب رفیق باشم"

تعجب آور ترین مسأله، تقرر زنده یاد "شاهپور" در ریاست تألیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه بود. "شاهپور" عنصر شناخته شده "شعله ئی" به ریاست تألیف و ترجمه فرستاده می شود تا در کنار همکارانی چون "اکرم یاری- برای مدتی"، "واصف باختری- شعله ئی معروف"، "طاہر بدخشی- ستمی بریده از خلق و پرچم" و چندین تن از همین سنخ روشنفکران، برای نسل های آینده کشور مواد و خوراک درسی تهیه نمایند. یعنی کسانی را که حاکمیت در کل با آنها مشکل داشت، موظف بسازد که فرزندان آینده افغانستان را تربیت نمایند.

درک این مسأله هیچ زمانی ساده نبود. ایا دولت می خواست آنها یعنی مخالفانش را در منزل چهارم وزارت تعلیم و تربیه زیر نظارت داشته باشد؟ اگر چنان بود چرا آنها را به جای گماردن به چنان وظیفه خطیری به یکی از ادارات بی خطر مقرر نموده بود تا هم آنها را کنترل و نظارت نماید و هم خودشان را عاقل و باطل بسازد. تا جایی که امروز از آنهمه تغییرات اطلاع داریم دوستانی را عقیده بر آن است که در همان زمان یک تن از عناصر امریکائی ضد کمونیزم که در ساحه بین المللی شناخته شده بود در همان ریاست کار می کرد. در واقع وظیفه وی شست و شوی مغزی همکاران چپش در آن ریاست بود. امری که تا حد زیادی بدان توفیق یافته بود.

با پیروزی کودتای ثور و به قدرت رساندن های باند های خلقی-پرچمی به وسیله روسها، همه به یاد داریم که جنبش عظیم و گسترده وحدت طلبی روی انگیزه های متعددی به وجود آمد. یکی از افرادی که خود در رشد این جنبش سهم بسزا داشت و از آن استقبال نمود، زنده یاد "شاهپور" بود. زنده یاد "شاهپور" از همان آغاز پیروزی کودتای ثور، تماسهای گسترده اش را به بخش های مختلف جنبش چپ آغاز نمود. در این میان با وجود تماسهای نزدیکی که با زنده یاد "مجید کلکانی" از طریق "صوفی نجیب" داشت، محور و محراق روشنفکران زمان خودش قرار گرفته، مطابق به طرح "جذب و جمع" که "ساما" نتیجه اش می باشد، همکاری نزدیکی با گروه "چهارمحل" آغاز نمود. گروه چهار محل مرکب بود از "رفیق اشرف و رفیقاش، رفقای هرات که توسط انجنیر قدوس نمایندگی می شد، رفیق نادر علی پویا و رفیقاش و شاهپور قریشی".

در جریان ۱۲ الی ۱۴ ماهی که پروژه تشکل "ساما" ادامه داشت، بحث ها در تمام عرصه هم در درون چهار گروپ و خارج از آن با محافل "زنده یاد کلکانی" و "گرامی یاد داکتر هادی محمودی" که بزرگانی چون "سید بشیر بهمن" و "استاد مسجدی" نیز باوی بودند، ادامه داشت. بحث هائی چون استخوانبندی فکری نهاد آینده و تدوین برنامه، برآمد

نهاد، ستراتیژی مبارزاتی نهاد، موضعگیری های نهاد در قبال خیانت ها و لغزش های بعد از مرگ مائو تسه دون و ... بار هائی سنگینی بودند که بر دوش تمام جنبش وحدت طلبانه به خصوص بزرگانی مانند مجید کلکانی، شاهپور، بهمن و بقیه رفقاء افتاده بود.

در نهایت وقتی "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" مخفف "ساما" به وجود آمد، زنده یاد شاهپور بسیار صادقانه و صمیمانه اختلافش را با استخوانبندی ایدئولوژیک نهاد اعلام داشته، ضمن آن که روابط سازمانی اش را با "ساما" قطع نمود، در چوکات "جبهه متحد ملی" دیدار هایش را با زنده "مجید کلکانی" ادامه داده به مثابه نزدیکترین دوست و هم‌رزم آن رفیق در کنارش ایستاد.

زنده یاد "شاهپور" با آن که در مجلس مؤسسان "ساما" با امتناع از شرکت در رأیگیری، عملاً با سازمان که جهت ایجادش بیش از یک سال زحمت کشیده بود قطع رابطه کرد، مگر هیچ زمانی تحت هیچ عنوانی به خود اجازه نداد تا غیر مسؤولانه در قبال اسرار ساما برخورد نموده، دانستنی هایش را در ملاء عام جار زده به گوش دشمنان خلق افغانستان برساند. هرگاه هیچ چیزی از زنده یاد شاهپور به مثابه میراث مبارزاتی از شرکت در پروسه تشکیل یک سازمان باقی نمانده باشد مطمئناً راز داری و اسرار ساما را اسرار خود دانستن و آن را چون ناموس سیاسی اش مواظبت نمودن، آن میراث ارزنده ایست که نیروهای چپ و کمونیست کشور می باید از آن بیاموزند و زیر نام افشاگری سیاسی، با افشای اسرار درونی یک سازمان، عملاً فعالیت استخباراتی نکنند.

زنده یاد شاهپور با آن که در سال ۱۳۶۰ نه تنها هیچ ارتباطی با "ساما" نداشت بلکه از مدت‌ها روابطی با "جبهه متحد ملی" نیز نداشت، در دوام ضربات سال ۶۰ بر ساما، دستگیر شده به مانند تمام سامائی های اصیل سخت ترین شکنجه ها را تحمل نمود. شکنجه بدان خاطر که شاهپور با صداقت کامل می گفت که سامائی نیست و این همان حرفی بود که تمام سامائی های مقاوم نیز می گفتند.

دولت دست نشانده روس که جهت اعدام افرادی در سطح شاهپور و در کل کسانی را که در مقامات رهبری جنبش چپ قرار داشتند، نه به داشتن سندی خود را نیازمند احساس می نمود و نه اقرار و یا شاهد، بلکه معلومات خودش از گذشته ها را ارج می نهاد، در چنان مواردی از فرد زندانی می خواست، هرگاه راست می گوید و واقعاً در چنان موقعیتی عضو یک سازمان چپی نیست، باید با آنها همکاری نماید، وقتی با کوه مقاومت شاهپور قریشی مواجه گردید، سخت رذیلانه کوشید تا وی را مقابل سایر رزمندگان ساما تحریک نماید و چون بدان توفیق نیافت وی را نیز در جمع رهبران "ساما" اعدام نمود.

دولت دست نشانده و مزدور روس با اعدام "شاهپور قریشی روئین یار"، نه تنها یک قلم را شکست و نسلی را از مطالعه نوشته ها و آثارش محروم ساخت، بلکه یک تن از پیشکسوتان جنبش انقلابی افغانستان را از میان برداشته، در عمل میدان را برای اخوان و اخوانیت خالی ساخت. تا اینک در رکاب امپریالیسم خلق افغانستان را نابود نمایند. ارجگذاری به جریان پر افتخار "شعله جاوید" زمانی می تواند واقعی و صادقانه باشد که به بنانگذاران پاکبازش مانند "شاهپور قریشی" احترام گذاشته شود.

جاوید باد یاد و خاطره زنده یاد شاهپور قریشی روئین یار.

مرگ بر مزدوران امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم ملبس به هر لباسی که باشند!